

مشروطیت، سر آغاز جامعه‌ی مدنی ایران

عبدالحمید، کشته‌ی عبدالمجید!

محمد علی آتش برگ

اخترشناسی آن نیست که به معنای بازگشت به نظم موجود تلقی می‌شود و در کاربردهای سیاسی کلاسیک هم همین معنارافاده می‌کرد (هانا آرت، انقلاب، ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، صفحات ۵۷-۵۹) بلکه به معنای دگرگونی در وضع و نهادهای موجود است.

غایت و هدف جنبش مشروطیت و مشروطه‌خواهی کسب و حفظ حقوق ملت، تحدید حدود سلطنت، تعیین تکالیف مقامات دولتی بعداً تأسیس عدالتخانه و آزادی خواهی بود.

داستان مشروطیت بی‌گمان به روایت‌های گونه‌گون بیان شده است. سلسله حوادثی که ناشی از ستمکاری‌ها و خودکامگی‌های کارگزاران دولتی، بی‌اعتنایی‌های شاهان قاجاری، که به‌رغم قدرت مطلقه‌ی پادشاهی و القاب ظل‌اللهی دارای دید بسیار محدودی بوده و مآلاً به اندرون خویش بذل توجه بیشتری داشتند تا جامعه‌ی انسانی تحت حکومت‌شان، که مردم «بی‌پناه» نام داشتند.

ایران به تعداد شاهزادگان قاجار به تیول نشین‌هایی

رویدادهای تاریخی، معمولاً يك آن حادث نمی‌شود. هر رخدادی معلول يك سلسله رویدادهای «پیشین» بوده یا علت فاعلی رخ داد یا رخ دادهای «پسین» را تشکیل می‌دهد و پاره‌ای رویدادها هر چند ساده و پیش‌یا افتاده نقطه‌ی عزیمتی می‌شود تا در توالی حوادث زمانی و مکانی، آثار و نتایج و پیامدهای مخرب یا ثمربخشی در بطن خود پرورش دهد و به نقطه‌های عزیمتی دیگر پیوند خورد تا سرانجام آن رویداد بزرگ حادث شود، و در تاریخ جای خود را برای همیشه به عنوان يك رخداد سترگ حفظ کند. در این جا ما با تعقل تاریخی سروکار داریم. کار تاریخ‌نگار، دیگر ذکر جزئیات و جمع‌آوری داده‌های خام نیست، حتا اگر این داده‌ها بعداً مورد استفاده قرار گیرد و چگونگی و نوع هر حادثه و علت یا علل آن را و پیامدها را تبیین کند و گذشته چراغی شود برای آینده تا در پرتو آن از «سیاست روز» به «تاریخ» آینده برسیم. چنین است برخی از رویدادهایی که در جنبش مشروطیت پدیدار و به انقلاب منجر شد، البته انقلاب (Revolution) به معنای اولیه و

فقط تطبیق دیدگاه نظری امروزین، آن هم بر رویدادهای حادث شده‌ی قبلی بعد از گذشت حدود یک قرن است و بس.

در زمانی که روحانی و غیر روحانی، روشنفکر و تجددخواه، راه ترقی و سعادت ملت و دولت محروسه‌ی ایران را در استقرار دموکراسی و گشودن دروازه‌ها و اخذ فن آوری تازه زمانه و آبادانی اقتصادی و فرهنگی در عین حفظ ارزش‌های ملی و دینی می‌دانند، فقر اقتصادی بیداد می‌کند، بلا و مصیبت و بیماری از آسمان وزمین می‌بارد، یک رخداد، جرقه‌ی نخستین را می‌زند.

۱- بازرگانان تهران از اخذ حقوق گمرکی بیش از حد متعارف به صدر اعظم عین‌الدوله شکایت می‌کنند و در پاسخ می‌شنوند: «این لوطی‌بازی‌ها چیست همه را در دهان توپ خواهیم گذاشت» و مسیو نوز بلژیکی، رییس وقت گمرک ممالک محروسه، با کلمه‌ی «پدر سوخته» تجار مسلمان را مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهد.

۲- رویداد دوم باز هم گرانی قند است که علل اقتصادی دارد و علاءالدوله حاکم وقت تهران می‌خواهد از حق توصل به زور و ارباب و نسل‌کشی و زور و نفس‌بری، قضیه را با به چوب بستن چندین بازرگان - که در صنف خود محترم هم بودند - حل و فصل نماید و جالب‌تر آن که این عمل مورد تأیید عین‌الدوله هم قرار می‌گیرد، که با افتخار و تفرعن به شاکی مصلح عتاب می‌کند که «چوب زدن تجار به اجازه‌ی من بوده تو را نمی‌رسد که در کار حاکم من مداخله کنی!!»

۳- رویداد بعدی، تالی منطقی رویدادهای قبلی است. مردمانی که از فقر اقتصادی، هتک حرمت اجتماعی و محرومیت‌های سیاسی به تنگ آمده و آماده‌اند واکنش نشان می‌دهند. با دیدن عکسی از مسیو نوز بلژیکی با عمامه و ردا در حال کشیدن قلیان به خشم و هیجان در می‌آیند و در مسجد شاه و مسجد جامع و زاویه‌ی حضرت عبدالعظیم متحصن می‌شوند.

بدل شده بود، که حاکمانش برای جبران باج و پیشکش‌های پرداختی هر رذل و دونی را بر جان و مال خلق مسلط می‌کردند تا چاه‌ویل چابیدن و دوشیدن آنها نیم پر شود و از قبل آن «شاه باباها» بتوانند هزینه‌ی دربار پر خرج خود را تأمین نمایند و گوشه چشم عنایتی بر آنها داشته باشند. در نگاهی دوباره و امروزین، رویدادهای «انقلاب» مشروطه را بی آن که قصد تعمیم یا استنتاج کلی در پی باشد، در قالب‌ها و مدل‌های نو می‌ریزیم تا دریابیم که چگونه در متن فقر شدید اقتصادی و محرومیت اجتماعی، اهانت به باورها و ارزش‌ها و نیز آمال گنگ و مبهم به دست نیامده چگونه سبب خشم شده است و پر خاشگیری را به عنوان یک واکنش ذاتی بر اثر ناکامی فعال ساخته و خشم به خشونت بدل شده و این ناکامی‌ها وقتی که همراه با اهانت به ارزش‌های مقدس و یا متداول همراه شود، چگونه می‌تواند موج عظیمی را برانگیزاند که از دیدگاهی به انقلاب منتهی می‌شود. در این جا قصد بر آن نیست که داده‌های مشروطیت ایران را در چارچوب نظریه‌های روان‌شناختی و اقتصادی و انقلاب‌شناختی مدرن جای دهیم، بل هدف آن است به اشاره با «سنجه‌ای» برگرفته از این نظریه‌ها، توجیهی برای عملکردهای روانی مردم در هنگام پیروی از الگوی اجتماعی خشونت باشد.

ستیزکاری خشونت‌آمیز داخلی یا خشونت داخلی، علیه نظم موجود با بعضی از عاملان نظم موجود است و متعاقباً «انقلابی» که نوعاً دگرگونی بنیادین را در پی دارد از راه خشونت در نهادهای سیاسی و اجتماعی حاصل می‌شود.

کراراً خواننده‌ایم داستان مشروطیت ایران را، اما چند رویداد نقش علت‌های فاعلی ایفا کردند، هر چند که خود معلول بودند.

پس از بیان چند رویداد ساده به صراحت باید گفت این بازی نظری به معنای نفی یا نادیده گرفتن علت یا علت‌ها و یا کنار گذاشتن دیگر نظریات نیست، بلکه

این رویدادها، پیوسته در تاریخ ایران به نوعی مشابه وجود داشته یا تکرار شده است. اما توالی آن در شرایطی که از پیش آماده شده یا می‌تواند با اندکی مسامحه در مصداق عینی نظریه‌های روان‌شناختی باشد. لورنز (Lorenz) در کتاب خود در باب خشونت (نیویورک، ۱۹۶۸) پرخاشگری را ناشی از غریزه و میل فزاینده برای بقا می‌داند، که طغیان مقاومت‌ناپذیری را که با نظمی آهنگین عود می‌کند، به نمایش می‌گذارد. پاره‌ای پرخاشگری را صرفاً غریزی و برخی اکتسابی می‌دانند و بسیاری پیرو این دیدگاه هستند که پرخاشگری، صرفاً واکنش ذاتی است که در اثر ناکامی فعال می‌شود که در این صورت، هم به صورت صیانت ذات بوده، و هم از نظر رفتاری هدف‌دار می‌شود و به‌ویژه عاملی حساس یا تعیین‌کننده از حالت بالقوه به حالت بالفعل درمی‌آید و بعداً الگویی رفتاری می‌شود که مورد پذیرش جمع نیز قرار می‌گیرد.

رویدادهای شماره‌ی یک و دو، به مثابه سائقه‌ای و محرکی عمل می‌کند، که ناکامی و هتک حرمت، موجبات خشم افراد یا طبقه‌ی صنفی خاص بشود. واکنش نامناسب، به همراه اهانت به آن‌چه مقدسات تلقی می‌شود، خشم و ناکامی‌ها را به پرخاشگری محدود مبدل می‌سازد.

آن‌چه با این رویدادها در پی می‌آید آن است که مردمان در پی خشم ارزشی خود، چه مادی (بر خورداری از شرایط بهتر، داشتن کالاهای ارزان) یا معنوی (حفظ ارزش‌ها و باورهای دینی و عقیدتی) با ناکامی بزرگ‌تر روبه‌رو می‌شوند و همین، به خشونت می‌افزاید. در این جایی خردی و خودکامگی زمامداران که همه چیز را می‌خواهند از طریق زور یا ایجاد تفرقه حل و فصل نمایند، بر شدت نارضایتی و ناکامی و ملاً خشم و خروش ناراضیان و ناکامان می‌افزاید. بنا به گفته‌ی آبرل (Aberle) موجب محرومیت نسبی، (در میان گروه بیشتر) می‌شود که می‌توان آن را، اختلاف و تفاوت منفی بین انتظارات قانونی و واقعیت و فعلیت تعریف کرد

۴. هدف از تحصن در این جا دیگر ارزان شدن قند و نان و رفع اهانت نیست. تحدید حدود سلطنت، تأسیس عدالت‌خانه و آزادی و حرمت و کرامت انسانی است که قبلاً خواسته‌های اصلی روشنفکران را تشکیل می‌داد و نیز پاسداری ارزش‌های دین و حفظ مقدسات (خواست‌های روحانیون) که در یک لحظه تبدیل به خواست‌های عمومی جمعیت خشمگین شده است، بی‌آن که از کُنه و معانی آن‌ها، آگاهی و اشراف داشته باشند.

۵. داستان اجتماع و تحصن مردم بالا می‌گیرد. عین‌الدوله‌ی بالانشین که هنوز خطر را به درستی حس نکرده می‌خواهد از نفوذ امام جمعه که به قول ناظم‌الاسلام کرمانی «گرم عروس تازه‌ی خود، دختر مظفرالدین شاه بود که از موقر السلطنه طلاق او را اگراهاً گرفته بودند، استفاده کرده، تقاضای تفرقه کرد.» وی نیز که دیگر حتا به طبقه و صنف خود پشت کرده و جزیبی از دربار شده بود، با نقشه‌ای از قبل طراحی شده، جمعی او باش را با چوب و چماق و خنجر و قداره مسلح ساخته و جمعیت را متفرق می‌سازد. روحانیون و آزادی‌خواهان به حضرت عبدالعظیم رفته و عزل عین‌الدوله را خواستار می‌شوند.

۶. در این میان عده‌ای طبق معمول بنا به اصطلاح امروزی بازداشت می‌شوند. طلبه‌ای به نام سیدحسن که می‌خواسته است، حاج شیخ محمد، یکی از وعظ‌را در بازداشتگاه ملاقات کند، به شهادت می‌رسد.

۷. نعرش را مردم دست به دست در کوچه و بازار می‌گردانند. در غوغای سربازان عین‌الدوله و مردم سر نعرش، دولتیان مردم را هدف قرار می‌دهند و به سوی آنان شلیک می‌کنند. عده‌ای حدود ۱۵ نفر از جمله سید عبدالحمید، طلبه‌ای دیگر به قتل می‌رسد و به قولی عبدالحمید (طلبه) کشته‌ی «عبدالحمید» (عین‌الدوله) می‌شود. و داستان عین‌الدوله ادامه پیدا می‌کند که در فرجام به صدور فرمان مشروطیت و رویدادهای بعدی می‌انجامد.

توده‌ها و عوام درمی‌آید. دیگر ابزار کنترل اجتماعی در دست هیأت حاکمه، که تلافی و کیفر باشد، نیز در این هنگام کار آبی خود را از دست می‌دهد و کند می‌شود.

حکومت و عین‌الدوله دیگر نتوانستند از ترس‌های ناشی از حبس، نفی بکد و کشتار، سود ببرند. به عبارت دیگر، ابزارهای انحصاری دولت متشکل از قهر و زور برای سرکوب و جلوگیری از خشونت نه تنها بر ندگی خود را از دست داده بود، بلکه بر اثر یک پس خوردند (Feed back)، تحریک خشونت، بر شدت و حدت پرخاشگری می‌افزاید و تیراندازی تصادفی یا عمدی سربازان به سوی متحصنین و تظاهرکنندگان، آنان را به سوی هدف‌های بزرگتر در چارچوب آزادی خواهی می‌کشاند به مصداق «آب که از سر گذشت» و نهایتاً به قیام جمعی و آن‌چه «انقلاب» مشروطه نام گرفت، منتهی می‌شود؛ که دیگر انقلاب به قول هانا آرنهت به معنای اخترشناسی آن (بازگشت به نظم قانونمند قبلی) نبود، بلکه دگرگونی در قسمتی از نهادهای نظم موجود بود؛ برخلاف آن‌چه در سال ۱۳۵۷ رخ داد و این بار به دگرگونی نهایی وضع موجود از هر نظر منتهی شد!

(دیوید، آبرل، ملاحظه‌ای بر نظریه‌ی محرومیت نسبی، لاهه ۱۹۶۲) و وقتی که اوضاع و احوال ناکامی آور باشد، آن‌گاه واکنش احساسی و عاطفی به خشم، گرایش پیدا می‌کند و شدت خشم به شرایط و سائقه‌های بعدی وابسته می‌شود. به عبارت دیگر، هر چه قوت خشم بیشتر باشد کمیت و کیفیت پرخاشگری هم زیادتر و عظیم‌تر خواهد بود. کما این که بازداشت، بر میزان خشم‌ها می‌افزاید و به دنبال شلیک گلوله و کشتار، پرخاشگری محدود را به پرخاشگری عام بدل کرده و آن را به صورت الگویی درمی‌آورد که مورد پذیرش جمعی قرار می‌گیرد تا در سطحی بالاتر، وضع یا نهادهای موجود را به چالش بطلبد.

هم‌چنان که دیدیم، ارزان شدن قند و به زبان امروزی کاهش تورم و بهبود وضع اقتصادی در وهله‌ی اول مدنظر بود. حال آن که در میان راه، دیگر این خواست اصلی نیست و مفاهیم دیگری چونان تعدیل، اختیارات حکام، که هر دلی را بر جان و مال مردم مسلط می‌کردند، و نیز عدالت‌خانه و آزادی که اصولاً چشم‌داشت‌ها و خواست‌های نخبگان، روشنفکران و روحانیون آگاه و هوشمند بوده، به صورت چشم‌داشت